

کدام دست‌ها را بفشاریم؟

درباره‌ی اتحاد دانشجوی، معلم و کارگر

عباس شهزایی فراهانی - دانشجو را چه به معلم‌ها؟ چه به کارگرها؟ این پرسش پس از هر حرکتی که فعالان صنفی در حمایت از مبارزات معلمان و کارگرها انجام می‌دهند، به گوش می‌رسد. البته با توجه به تصویری که از نقش دانشگاه در جامعه ساخته شده، این پرسش‌ها طبیعی به نظر می‌رسند؛ به هر حال، دانشگاه محیطی خاص است که جهت تولید علم برپا شده و دانشجویان هم قشری خاص که قرار است با تحقیق و تفحص، راه آینده‌ی جامعه را نشانمان دهند. اما بیایید این تصویر ایدئولوژیک را مدت کوتاهی هم که شده کنار بگذاریم و دانشگاه را هم‌سطح سایر نهادهای درون جامعه در نظر بگیریم، آن‌گاه ببینیم از هویت دانشگاه و دانشجو - به آن معنایی که تبلیغات رسمی و عرفی می‌کوشد به ما قالب کند- چه باقی می‌ماند. این هم‌سطح‌سازی دانشگاه با سایر نهادها از این رو نیز توجیه می‌شود که رفته رفته در باور بخش عمده‌ای از مردم در حال شکل‌گیری است - امروز نسبت به ۱۰ سال پیش، دانشگاه از ارج و قرب کمتری برخوردار است. باین‌حال، به ویژه در میان دانشجویان علوم اجتماعی، هنوز واژه‌های «علم»، «علمی»، «آکادمی» و «آکادمیک» تقدس خاصی دارند.

تضاد طبقاتی و ناهمگنی درونی حوزه‌های جامعه بازگرداندن دانشگاه از عرش آلهی به سطح سایر نهادهای جامعه ناگزیر ما را به تشریح تضادها، شکافها، تنش‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی می‌کشاند. روندهای سیاسی-اجتماعی‌ای که هم‌زاد دولت مدرن در ایران هستند، به ظهور و رشد و تعمیق تضادهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ای منجر شده‌اند، تضادهایی که دانشگاه را نیز مصون نگذاشته‌اند. این‌جا مشخصاً بر چهار روند عمده می‌توان دست گذاشت: توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، پیرامونی‌سازی منطقه‌ای، پیرامونی‌سازی جنسیتی و پیرامونی‌سازی مذهبی. تشریح مفصل این روندها در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد و گفت‌وگو یا یادداشت مفصل‌تری را می‌طلبد. این‌جا صرفاً به تعارض‌هایی که هر یک از این روندها به آن دامن می‌زنند و تضاد عمده‌ای که در نهایت از هم‌نشینی و تقاطع این تعارض‌ها به وجود می‌آید اشاره می‌کنم.

تضاد طبقاتی و ناهمگنی درونی حوزه‌های جامعه بازگرداندن دانشگاه از عرش آلهی به سطح سایر نهادهای جامعه ناگزیر ما را به تشریح تضادها، شکافها، تنش‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی می‌کشاند. روندهای سیاسی-اجتماعی‌ای که هم‌زاد دولت مدرن در ایران هستند، به ظهور و رشد و تعمیق تضادهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ای منجر شده‌اند، تضادهایی که دانشگاه را نیز مصون نگذاشته‌اند. این‌جا مشخصاً بر چهار روند عمده می‌توان دست گذاشت: توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، پیرامونی‌سازی منطقه‌ای، پیرامونی‌سازی جنسیتی و پیرامونی‌سازی مذهبی. تشریح مفصل این روندها در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد و گفت‌وگو یا یادداشت مفصل‌تری را می‌طلبد. این‌جا صرفاً به تعارض‌هایی که هر یک از این روندها به آن دامن می‌زنند و تضاد عمده‌ای که در نهایت از هم‌نشینی و تقاطع این تعارض‌ها به وجود می‌آید اشاره می‌کنم.

توسعه‌ی سرمایه‌دارانه - که شکل غالب آن در سه دهه‌ی اخیر «نولیبرالیسم» بوده است- در وهله‌ی اول تعارض کارفرما و کارگران (به معنای عام کسانی که باقوه کارگرند، یعنی چه شاغلان و چه بیکاران) و در وهله‌ی بعد تعارض عام‌تر ثروت‌مند و فقیر (ثروت‌مند به معنای برخوردار

از مزایای اجتماعی و اقتصادی مثل بهداشت و آموزش باکیفیت و فقیر به معنای کسی که از دسترسی به خدمات باکیفیت رایگان محروم است و همواره باید پول بیشتری برای تأمین نیازهای اجتماعی خود بپردازد) را پدید می‌آورد. پیرامونی‌سازی منطقه‌ای برآمده از توسعه‌ی خاص دولت مدرن در ایران و نیازهای صنعتی این دولت و قدرت‌های امپریالیستی حامی آن است. این روند پیرامونی‌سازی حاصل سرمایه‌گذاری دولت و قدرت‌های امپریالیستی در مناطقی بود که به لحاظ اقتصادی به صرفه و به لحاظ سیاسی- نظامی حیاتی به شمار می‌آمدند. تضاد حاصل از این روند را می‌توان تعارض مرکز/پیرامون خواند. پیرامونی‌سازی جنسیتی نتیجه‌ی تفکیک خانه و کارخانه در اقتصاد مدرن و مقید کردن زنان به انجام کار خانگی بدون مزد در راستای بازتولید نیروی کار بوده است. حتی در شرایطی که زنان به عنوان نیروی کار ارزان‌تر به بازار کار آمدند، همچنان بار انجام کار خانگی بر دوششان بوده است. تعارض‌های جنسیتی ریشه در چنین روندی دارد.

روند چهارم را که در شکل نظام‌مندش با ظهور جمهوری اسلامی آغاز می‌شود، می‌توان «پیرامونی‌سازی مذهبی» نامید. کنترل‌ها و محدودیت‌های مذهبی، علاوه بر این‌که بخش‌هایی از جمعیت را هزینه‌های عمومی بیرون می‌گذارند، در جهت حفظ و استمرار منابع عمومی در دست گروه‌های خاصی از جمعیت عمل می‌کنند. موقعیت آن‌جا پیچیده می‌شود که تبعیض مذهبی در ایران در بسیاری از موارد با تبعیض منطقه‌ای هم‌پوشانی می‌یابد - مثلاً بنگرید به موقعیت اهل سنت در بلوچستان و کردستان.

هر یک از این چهار فرایند، از آن‌جایی که همگی مبتنی بر سلب حقوق، مالکیت و قدرت از جمعیت عظیم مردم و انحصار امتیازات، مالکیت و قدرت در دست عده‌ای اندک‌شمار است، به تضادهایی میان منتفعان و متضرران از منطق اقتصادی-سیاسی حاکم می‌انجامد. نکته‌ی مهم در تحلیل طبقاتی این است که حوزه‌های این تضادها از یک‌دیگر منفک نیستند. در واقع، ما با چندین تضاد متفاوت در قلمروهای مختلف روبه‌رو نیستیم و تحلیل طبقاتی نیز نباید خود را میان این قلمروهای مختلف تفکیک کند. تحلیل طبقاتی - به ویژه اگر می‌خواهد از تحلیلی صرفاً جامعه‌شناختی پا فراتر بگذارد و معنایی سیاسی داشته باشد- باید ناظر بر تضاد عمده‌ای باشد که از هم‌نشینی و تقاطع تضادهای حوزه‌های گوناگون پدید می‌آید:

تضاد میان سرمایه و پرولتاریا. در این‌جا سرمایه، علاوه بر معنای اقتصادی، معنای سیاسی هم دارد؛ یعنی سرمایه مترادف است با دولت و سرمایه‌داران. این نکته در مورد پرولتاریا هم صدق می‌کند: نیروی اجتماعی‌ای به نام پرولتاریا، از کنار هم قرار گرفتن فرودستان حوزه‌های مختلف جامعه و مطرودان هر چهار روند فوق شکل می‌گیرد.

خطوط پیوند و اتحاد فرا-حوزه‌ای و ضرورت جبهه‌ی متحد طبقاتی

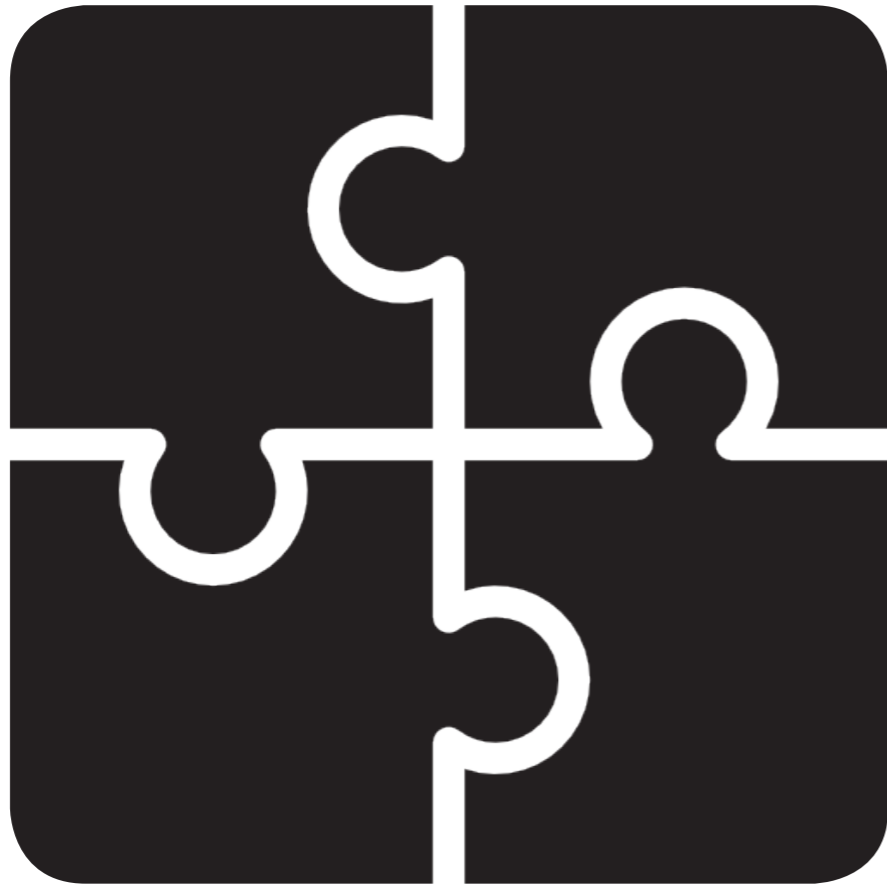
اگر نقطه‌ی آغازمان را تحلیل طبقاتی ارائه‌شده در فوق قرار دهیم، یا هر تحلیل طبقاتی دیگری که مبتنی بر تعارض‌های کلان در سطح جامعه هستند، خطوط اتحاد جدیدی ظهور می‌کنند. دانشگاه دیگر محیطی در بسته و منفک از جامعه نیست، بلکه تمام این تعارض‌ها و نیز تضاد عمده‌ی حاصل از این تعارض‌ها به دانشگاه نیز راه یافته و دانشگاه را نیز به لحاظ اجتماعی به محیطی ناهمگن و ناهموار بدل کرده است. به این ترتیب، ما دیگر با سیاست‌ورزی دانشگاه به مثابه‌ی کل در برابر بازار و دولت مواجه نیستیم، زیرا خود این «کل» کاذب است، آکنده از تضاد است. در این موقعیت، کارویژه‌ی سیاسی فعالان دانشجویی زدودن تصویر دانشگاه به مثابه‌ی نهادی ویژه در جامعه‌ی مدنی و تبدیل کردن آن به یکی از میادین مبارزه‌ی طبقاتی علیه پیشروی سرمایه و دولت است. در برابر سیاست محافظه‌کارانه‌ای که دائم بر رسالت ویژه‌ی دانشگاه تأکید می‌کند، شرایط کنونی ایجاب می‌کند که به دنبال بر ساختن یک جبهه‌ی طبقاتی متحد متشکل از بخش‌هایی از دانشگاه (مشخصاً دانشجویان فرودست و کارکنان دانشگاه‌ها) و فرودستان و زحمت‌کشان در دیگر سپهرهای اجتماعی باشیم[۱]. سوژه‌ی سیاست‌ورزی

تضاد طبقاتی و ناهمگنی درونی حوزه‌های جامعه بازگرداندن دانشگاه از عرش آلهی به سطح سایر نهادهای جامعه ناگزیر ما را به تشریح تضادها، شکافها، تنش‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی می‌کشاند. روندهای سیاسی-اجتماعی‌ای که هم‌زاد دولت مدرن در ایران هستند، به ظهور و رشد و تعمیق تضادهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ای منجر شده‌اند، تضادهایی که دانشگاه را نیز مصون نگذاشته‌اند. این‌جا مشخصاً بر چهار روند عمده می‌توان دست گذاشت: توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، پیرامونی‌سازی منطقه‌ای، پیرامونی‌سازی جنسیتی و پیرامونی‌سازی مذهبی. تشریح مفصل این روندها در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد و گفت‌وگو یا یادداشت مفصل‌تری را می‌طلبد. این‌جا صرفاً به تعارض‌هایی که هر یک از این روندها به آن دامن می‌زنند و تضاد عمده‌ای که در نهایت از هم‌نشینی و تقاطع این تعارض‌ها به وجود می‌آید اشاره می‌کنم.

تضاد طبقاتی و ناهمگنی درونی حوزه‌های جامعه بازگرداندن دانشگاه از عرش آلهی به سطح سایر نهادهای جامعه ناگزیر ما را به تشریح تضادها، شکافها، تنش‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی می‌کشاند. روندهای سیاسی-اجتماعی‌ای که هم‌زاد دولت مدرن در ایران هستند، به ظهور و رشد و تعمیق تضادهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ای منجر شده‌اند، تضادهایی که دانشگاه را نیز مصون نگذاشته‌اند. این‌جا مشخصاً بر چهار روند عمده می‌توان دست گذاشت: توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، پیرامونی‌سازی منطقه‌ای، پیرامونی‌سازی جنسیتی و پیرامونی‌سازی مذهبی. تشریح مفصل این روندها در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد و گفت‌وگو یا یادداشت مفصل‌تری را می‌طلبد. این‌جا صرفاً به تعارض‌هایی که هر یک از این روندها به آن دامن می‌زنند و تضاد عمده‌ای که در نهایت از هم‌نشینی و تقاطع این تعارض‌ها به وجود می‌آید اشاره می‌کنم.

تضاد طبقاتی و ناهمگنی درونی حوزه‌های جامعه بازگرداندن دانشگاه از عرش آلهی به سطح سایر نهادهای جامعه ناگزیر ما را به تشریح تضادها، شکافها، تنش‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی می‌کشاند. روندهای سیاسی-اجتماعی‌ای که هم‌زاد دولت مدرن در ایران هستند، به ظهور و رشد و تعمیق تضادهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ای منجر شده‌اند، تضادهایی که دانشگاه را نیز مصون نگذاشته‌اند. این‌جا مشخصاً بر چهار روند عمده می‌توان دست گذاشت: توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، پیرامونی‌سازی منطقه‌ای، پیرامونی‌سازی جنسیتی و پیرامونی‌سازی مذهبی. تشریح مفصل این روندها در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد و گفت‌وگو یا یادداشت مفصل‌تری را می‌طلبد. این‌جا صرفاً به تعارض‌هایی که هر یک از این روندها به آن دامن می‌زنند و تضاد عمده‌ای که در نهایت از هم‌نشینی و تقاطع این تعارض‌ها به وجود می‌آید اشاره می‌کنم.

آموزش رایگان و کیفی؛ از مهم‌ترین مطالبات معلمان



صدیقه پاک‌ضمیر (معلم و عضو هیئت مدیره‌ی کانون صنفی معلمان تهران) - معلمان سال تحصیلی جدید را در حالی آغاز کردند که شرایط سخت معیشتی بر زندگی معلمان و دانش‌آموزان و اولیای دانش‌آموزان سایه افکنده بود و نابه‌سامانی‌های اجتماعی ناشی از این اوضاع اقتصادی مزید بر علت بود. این شرایط محصول بی‌تدبیری و ناکارآمدی و سوءمدیریت مدیرانی است که سال‌هاست بر مسند قدرت تکیه زده‌اند و گویا که صدای اعتراض و حق‌خواهی معلمان و دانش‌آموزان را نمی‌شنوند. در سایه‌ی همین نشنیدن‌ها بوده و هست که معلمان در طی سال‌های متمادی دست به اعتراض و اعتصاب و تجمع و صدور بیانیه و تحصن زده‌اند؛ درحالی‌که نه تنها هنوز هیچ یک از مطالبات‌شان برآورده نشده بلکه تعدادی از بهترین این معلمان در زندان به سر می‌برند.

و اما مطالبات معلمان چیست و چرا دولت‌های مختلف حاضر به برآورده کردن این مطالبات نیستند؟ شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در بیانیه‌ای به نمایندگی از بخش عظیمی از فرهنگیان ایران و همسو با منافع واقعی مردم ایران مطالبات خود را به شرح زیر اعلام کرد:

۱. افزایش بودجه‌ی آموزش و پرورش ۲. افزایش حقوق و دستمزد معلمان ۳. وضعیت معیشت و منزلت فرهنگیان بازنشسته ۴. حق تشکلیابی مستقل ۵. جلوگیری از

تنها هنوز هیچ یک از مطالبات‌شان برآورده نشده بلکه تعدادی از بهترین این معلمان در زندان به سر می‌برند.

در این میان، آنچه که تأثیر عام و گسترده‌تری بر وضع آموزش و کیفیت آن در مدارس و به تبع آن آموزش عالی دارد، پولی‌سازی آموزش و نزول کیفیت آموزشی است. در واقع، آنچه که با سرنوشت دانش‌آموزان و وضعیت اقتصادی و اجتماعی خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش در قالب مدارس غیرانتفاعی، آموزشگاه‌های کنکور و سپس دانشگاه‌های پولی (غیرانتفاعی و آزاد و پیام‌نور) است. افزون بر این، کاهش ظرفیت پذیرش دانشجو در دوره‌ی روزانه، سبب شده

از دانشگاه اسلامی تا دانشگاه سیاست‌زدایی شده

آرمان ذاکری - ۱. برای مدت چهار دهه، همه‌ی تلاش خود را کردند تا حول دوگانه‌ی اسلامی/غیر اسلامی یا مسلمان/غیر مسلمان، «دیگری»‌سازی کرده و هویت درونی خود را آن‌گونه که طراز نظام برآمده از انقلاب بود بسازند. علوم اجتماعی، برایشان الهیات جهان سکولار بود و خطر اصلی سکولارهایی که می‌خواستند جوانان و جامعه‌ی ما را بی‌دین کنند. گویی همه چیز در عالم «ذهن» جریان داشت و تا چیزهایی در ذهن انسان‌ها عوض نمی‌شد، مسائل حل نمی‌شدند. آن‌ها همه‌ی تلاش‌هایشان را معطوف به تغییر ذهن آدم‌ها کردند. نگارش و تغییر متون درسی در مدرسه و دانشگاه، اضافه کردن دروس عمومی دانشگاهی، مبارزه‌ی تمام عیار برای حذف اساتید غیر خودی و جذب خودی‌ها و حتی بصیرت‌افزایی اساتید و بسیاری دیگر سیاست‌گذاری‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی با همین هدف انجام می‌شد. چیزهایی می‌بایست در ذهن آدم‌ها تغییر می‌کرد. در همین دوران بود اما که ذهن همه‌ی آن‌ها با یافته‌های به اصطلاح علمی اقتصاددانان جریان اصلی پر می‌شد. بازار آزادی‌ها، به نام نامی علم، قدر دیدند و صدر نشستند و برنامه نوشتند و حتی سیاست‌های آموزش عالی کشور را هم بر اذهان شورای عالی انقلاب فرهنگی دیکته کردند. هیچ اسلامی‌سازی، آن‌ها را نقد نکرد.

در حالی ۸۷ درصد آموزش عالی کشور پولی شد، که امثال حسن رحیم‌پور ازغدی عضو به اصطلاح عدالت‌خواه شورای عالی انقلاب فرهنگی هر هفته در رسانه‌های رسمی - که خود سرشار از بی‌عدالتی و ترویج بی‌عدالتی بوده و هستند- از مفهومی انتزاعی به اسم «عدالت» داد سخن می‌گفت. عدالتی که تنها در عالم «اذهان» قرار بود عامل «حیاه حکام» باشد. مهم نبود که در عینیت کشور آن‌ها و به خصوص در عینیت محل خدمت آن‌ها سیاست‌هایی بر ضد عدالت در حال اجرا باشد. کلامی در نقد پولی‌سازی آموزش از رحیم‌پور ازغدی و دیگران صادر نشد. جامعه‌شناسان شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز چنان مشغول معماری «معرفت‌شناسی» علوم انسانی اسلامی و زد و خورد با علوم اجتماعی ملحد و سکولار غربی بودند که برایشان مهم نبوده و نیست که در برنامه‌ی پنجم توسعه ساخت خوابگاه به طور کلی ممنوع شد و با بومی‌گزینی و سهمیه‌بندی جنسیتی تحصیل در دانشگاه‌های کشور هر چه بیشتر طبقاتی شد. همچنان که برایشان مهم نبود که خصوصی‌سازی اقتصاد و موقتی‌سازی نیروی

کار به سیاست‌های کلی نظام بدل شد. آن‌ها با بسته‌های کلی بازار آزادی‌ها همراه بودند و شمشیر به روی جامعه‌شناسانی می‌کشیدند که مهم‌ترین ابزارهای علمی مقاومت در برابر این سیاست‌ها را تدارک می‌دیدند. آن‌ها این‌گونه همه‌ی تلاش خود را برای محروم کردن جامعه‌ی ایران از مهم‌ترین ابزار علمی مقاومت در برابر فرایندهای ناعادلانه شدن جامعه به طور عام و تحصیل در دانشگاه به طور خاص یعنی «علوم اجتماعی انتقادی» انجام دادند. در فقدان دستگاه فکری «عینی» به بازی‌های نظری مشغول شدند. آن‌ها کلامی راجع به واقعیت جامعه‌ی ایران و به خصوص واقعیت دانشگاه به ما نگفته و نمی‌گویند. آن‌ها سال‌هاست مسئله‌ی اجتماعی را الهیاتی کرده‌اند و الهیاتی کردن مسئله‌ی اجتماعی، چشم آن‌ها را هرچه بیشتر نسبت به علل رشد نابرابری و بی‌عدالتی در جامعه‌ی ایران کور کرده است.

۲. اسلامی‌سازان همواره ادعا کرده‌اند که در مسیر ساخت علوم اسلامی در حال حرکت اند و فرصت بیشتری لازم است تا بشوند آنچه باید بشوند. از آنجا که همه‌ی ماجرا در همه‌ی این سال‌ها تنها در «ذهن» آن‌ها و در انتزاعی کامل از واقعیت اجتماعی در جریان داشته، آن‌ها فکر می‌کنند که در این مسیر خیلی هم پیشرفت کرده‌اند. مهم نیست اگر مصداق عینی پیشرفت در دانشگاه‌های کشور، امروز دانشگاه طبقاتی شده، دانش کالایی شده، انبوه فارغ‌التحصیلان بیکار و بی آینده و گرمی بازار تقلب و خرید و فروش مقاله و پایان‌نامه و کتاب باشد. نه اسلامی‌سازان و نه سیاست‌گذاران شورای عالی انقلاب فرهنگی، هیچ یک در قیال وضعیت «عینی» دانشگاه‌های کشور مسئولیتی ندارند. پیشرفت آن‌ها از وضعیت واقعی دانشگاه‌های کشور منتزع است. آن‌ها می‌توانند همچون حسن رحیم‌پور ازغدی ساعت‌ها در باب عدالت سخن بگویند و پیش بروند اما هیچ چیز در باب پیشرفت واقعی «بی‌عدالتی‌های عینی» پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند علوم اجتماعی را به خدمت فهم و نقد وضعیت عینی ما درآورند. نقد نابرابری‌های عینی، هم‌دستان تمام‌عیار نولیبرال‌هایی بودند که در همه‌ی این سال‌ها بی‌ذره‌ای مقاومت و نقد، سیاست‌های خود را در بالاترین سطوح پیش بردند و از عالی‌ترین مقامات کشور برای اجرای این سیاست‌ها تأیید گرفتند. دانشگاه در مسیر اسلامی‌سازی آن‌ها، حالا در مسیر سیاست‌زدایی است و البته دانشگاه اسلامی سیاست‌زدایی شده مطلوب خیلی‌هاست. **۳.** ۱۶ آذر نماد مقاومت دانشگاه در برابر پیوند

است که شمار کمتری از دانش‌آموزان موفق شوند از آموزش رایگان در مقطع آموزش عالی برخوردار شوند. همه‌ی این‌ها در حالی در نظام آموزشی کشور اتفاق افتاده است که بر طبق اصل سی‌ام قانون اساسی کشور، همه حق دارند از آموزش رایگان تا پایان مقطع متوسطه و نیز در دوره‌ی آموزش عالی برخوردار شوند.

در طی این سال‌ها همواره اصل سی قانون اساسی نه‌تنها رعایت نشده بلکه به نظر می‌رسد عمداً نادیده گرفته می‌شود و عزمی برای احیای آن وجود ندارد.

«بررسی روند انتقال آموزش دولتی به بخش خصوصی طی دهه‌های گذشته نشان می‌دهد آن‌چه در ایران اتفاق افتاد، بیشتر به معنای پولی شدن آموزش تلقی شده و خدماتی که تا دیروز به‌طور رایگان در اختیار شهروندان قرار می‌گرفت، امروز همان خدمات و بدون تغییر کیفی و ارتقای سطح آموزشی در قبال دریافت مبالغ مالی ارائه می‌شود.

به بیان دیگر پولی شدن آموزش را می‌توان به کالایی شدن عرصه‌ی اجتماعی آموزش تعبیر کرد که هر موقع که پول خرید آن را داشته باشد، می‌تواند از آن بهره‌مند شود. این سیاست، در نظام آموزشی که به پیروی از سیاست‌های نولیبرالی، چنین سازوکاری را تعیین و اجرا کرده است، قائل به این نیست که انسان به‌واسطه‌ی زندگی در یک جامعه و برخوردار از حقوق شهروندی، «حق» دارد از آموزش مناسب برخوردار شود و دولت مسئولیت اجتماعی را برعهده دارد تا شرایط مناسب برای برخورداری همه‌ی شهروندان از آموزش را فراهم کند؛ بلکه می‌گوید آموزش و برخورداری از آن را همانند دیگر کالاهای قابل خرید و فروش در بازار، نوعی «امتیاز» محسوب می‌کند که فقط اقشار و طبقاتی می‌توانند از آن برخوردار شوند که از توان مالی برای تهیه‌ی آن برخوردارند.

اما چه ایرادی دارد که فرد، کالایی را که توان خریداری آن را دارد خریداری کند، از آن بهره‌مند شود و برخورداری از او امتیازی برایش محسوب شود؟ عمده‌ترین ایراد را می‌توان در ایجاد نابرابری در اجتماع دید. افراد در یک جامعه‌ی کاملاً برابر و تحت شرایط برابر به دنیا نمی‌آیند و رشد نمی‌کنند، گرچه دارای استعدادها و توانایی‌های بالقوه باشند اما به فعلیت رسیدن این توانایی‌ها نیازمند امکاناتی است که یکی از این امکانات آموزش مناسب است. فردی

که در یک خانواده‌ی فقیر به دنیا می‌آید هیچ اختیار و امکانی برای غلبه بر شرایطی که فقر بر او تحمیل می‌کند ندارد و به اجبار در شرایطی به دنیا آمده و باید زندگی‌ای را ادامه دهد که به اختیار او نیست. در صورتی که آموزش از سوی دولت به صورت رایگان در اختیار چنین فردی قرار نگیرد، «خشونت فقر» و «خشونت اجبار» بر زندگی او تحمیل می‌شود، او را از چرخه‌ی آموزش حذف می‌کند، انتخاب‌های او را در زندگی محدود می‌کند و در نهایت او را در شرایطی قرار می‌دهد که در صورت برخورداری از یک آموزش رایگان و مناسب با آن مواجه نبود. آموزش نه‌تنها موجب می‌شود امکان رشد و به فعلیت رسیدن توانایی‌های فرد با چالش جدی روبه‌رو شود بلکه در آینده نیز او را با قدرت انتخاب محدودتری در زندگی مواجه می‌کند و این امر منجر به بازتولید نابرابری فردی و قوام و دوام این نابرابری در نسل‌های آینده می‌شود.»

پولی‌سازی آموزش که در دوره‌های آغازین پس از انقلاب شروع شد و به‌طور منسجم در دوره‌ی سازندگی عمومیت و گسترش یافت محصول چنین سیاست و نگرشی به اجتماع است. این سیاست در دولت‌های بعدی مختلف نیز ادامه یافت و روز به روز از میزان خدمات آموزشی رایگان برای افراد مختلف کاسته شد؛ دولت تدبیر و امید نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در این شرایط از کیفیت آموزش و رشد آن در مدارس نیز کاسته خواهد شد. «بر خلاف ادعای کسانی که خصوصی‌سازی (پولی کردن) آموزش را موجب ارتقای بهره‌وری و سطح کیفی آموزش می‌دانند، این امر حتی در صورت تحقق فقط شامل کسانی می‌شود که توان مالی مناسبی برای تهیه‌ی این کالا (آموزش) را دارند و دیگر افراد نابرخوردار را از چرخه‌ی بهره‌مندی از کیفیت آموزشی حذف می‌کند.»

یک آموزش با کیفیت و رشدیافته محقق نخواهد شد مگر اینکه زیرساخت‌های آن فراهم شود. از جمله مواردی که در این زمینه می‌توان به آن اشاره کرد، چنین است: «برچیده شدن مدارس کپری و کانکسی، مقاوم‌سازی مدارس در بافت‌های فرسوده، استاندارد سازی و تجهیز مدارس، سرمایه‌گذاری برای ورزش و شادی کودکان و ...» این موارد از ابعاد مؤثر در بهبود کیفیت